

بررسی تطبیقی تمیز در دستور زبان فارسی و عربی

*یدالله پشابادی^۱، حمیدرضا خوارزمی^۱، وحیدرضا بربریان^۲

^۱استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان،
^۲دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان
تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۷

چکیده

زبان فارسی و عربی از دیرباز با هم پیوند و ارتباط داشته‌اند. زبان و موضوعات مربوط به آن از جمله مباحث دستوری، یکی از مؤلفه‌های فرهنگی و ادبی این دو زبان و ادب است که از همدیگر تأثیر پذیرفته‌اند. از جمله مقوله‌هایی که از مباحث دستوری و نحوی به‌شمار می‌آید و نقش تعیین‌کننده‌ای در رساندن مفهوم و مقصود گوینده به مخاطب دارد، تمیز است. پژوهش در زمینه‌های دستوری می‌تواند، قدمی باشد در راستای غنای زبانی هر دو ادب و زبان. در این مقاله به روش تحلیلی - توصیفی، به بررسی تطبیقی «تمیز» در این دو زبان و بیان وجوه مشترک و متباین آن پرداخته می‌شود. شواهد نشان می‌دهد که تمیز در زبان عربی نسبت به زبان فارسی، به مراتب کاربرد بیشتر و وسیع‌تری دارد و مهم‌ترین ویژگی مشترک آن در هر دو زبان، ابهام‌زدایی از جمله و کلمه در کلام است و هم‌چنین یک ویژگی لازم و ثابت دستوری به‌شمار می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: تمیز، زبان فارسی، زبان عربی، دستور زبان، بررسی تطبیقی

مقدمه

زبان اصلی‌ترین عامل ارتباطی انسان‌ها و کلید روابطشان با هم و نیز از اساسی‌ترین مؤلفه‌های فرهنگی هر ملتی است. به همین دلیل هر پژوهشی که به غنای زبانی ملت خود بیانجامد؛ ارزشمند است. دو ادب فارسی و عربی ارتباط دیرینه‌ای با هم داشته و دارند که موجب تأثیرپذیری هر دو زبان از همدیگر شده و می‌شود؛ لذا پژوهش‌های تطبیقی در این دو زبان می‌تواند به غنای این دو زبان بیانجامد. تمیز از جمله مقوله‌های دستوری شایسته‌ی بررسی تطبیقی در این حوزه است و نقش تعیین‌کننده‌ای در رساندن مفهوم و معنای گوینده به مخاطب دارد.

بیان مسأله

تبیین مباحث دستوری در حقیقت جایگاه مهمی در زبان، پیوندهای زبانی و ادبیات دارد. تمیز به‌عنوان یک عنصر دستوری کلیدی، در رساندن پیام جایگاه خاصی در پژوهش‌های زبانی و دستوری به خود اختصاص داده است. این پژوهش در پی بازشناسی جایگاه دستوری تمیز در دستور زبان فارسی و عربی و سپس پرداختن به وجوه اشتراک و تمایز آن در هر دو دستور از نقطه نظر شیوه‌ی کاربرد، انواع، حالات و ویژگی‌ها است.

ضرورت و اهمیت انجام دادن تحقیق

تمیز از جمله عناصر دستوری مشترک بین دو زبان فارسی و عربی است؛ لذا انجام دادن پژوهشی تطبیقی که بتواند این امر دستوری و جایگاه آن را در جمله تبیین کند و به غنای زبانی و دستوری هر دو زبان بیانجامد، سودمند است.

پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی مباحث دستوری از جمله «تمیز» در هر دو زبان کتاب‌ها و مقالاتی تألیف شده است. سه مقاله در ارتباط با این موضوع قابل ذکر است که نویسندگان این پژوهش‌ها با دید انتقادی به بررسی «تمیز» پرداخته‌اند و به برخی نتایجی که قابل نقد بود، اشاره کرده‌اند؛ «بررسی ویژگی‌های تمیز در دستور فارسی» به قلم محمد راسخ مهند (۱۳۸۴)؛ «نکته‌ها و ناگفته‌هایی درباره‌ی تمیز» به قلم احمدرضا صیادی و مصطفی منصفی (۱۳۸۷)؛ «نقدی بر نقد تمیز» به قلم امید طبیب‌زاده (۱۳۸۷). «راسخ مهند» به بررسی و ویژگی و جایگاه تمیز در زبان فارسی پرداخته است. «احمدرضا صیادی و مصطفی منصفی» به نقد دیدگاه راسخ مهند پرداخته‌اند و «طبیبیان» نیز صیادی و منصفی را نقد نموده است. با توجه به مقاله‌های فوق، نویسندگان نامبرده، تمیز را به‌عنوان یک نقش دستوری لازم و

غیرحاشیه‌ای که رفع ابهام می‌کند، پذیرفته‌اند و دلیل اختلاف در نظرگاه آنان مربوط به مرز بین دستور سنتی و دیدگاه و دستور زبانشناسی می‌شود. در مورد نگاه و دیدگاه نگارندگان و غور و بررسی تطبیقی تمیز در فارسی و عربی مطلبی نوشته نشده است و از این جهت که مقایسه‌ای بین این دو زبان صورت می‌گیرد، نو و بدیع می‌باشد.

تمیز

تمیز در فارسی

در دستور زبان فارسی تمیز را چنین شرح کرده‌اند: «گاهی اسم در جمله و در ارتباط با فعل می‌آید که نه فاعل است، نه مفعول و نه متمم، بلکه نسبت مبهمی را در جمله روشن می‌سازد و بدون آن، جمله معنی روشن و کاملی ندارد؛ این گونه کلمات را در دستور زبان فارسی «تمیز» می‌نامند.» (انوری و گیوی، ۱۳۹۱: ۹۵).

دستورنویسانی چون خیامپور، انوری، گیوی، تمیز را به‌عنوان یکی از نقش‌های اسم و کلمات دیگری در فارسی مطرح کردند. خیامپور یکی از نقش‌های سیزده‌گانه اسم را تمیز می‌داند که ابهام را از اسمی برطرف می‌سازد. انوری و گیوی برای تمیز نقش سازه‌ای قائل‌اند و بر این باورند که مفهوم برخی از فعل‌ها با مفعول و متمم (گروه حرف اضافه‌ای) تمام نمی‌شوند و به وابسته‌ی دیگری نیاز پیدا می‌کند تا مفهوم خود را تمام‌کند و ابهامی را که در جمله وجود دارد، برطرف نماید و آن وابسته «تمیز» است (راسخ مهند، ۱۳۸۴: ۴۸).

متیوز عناصر درون گزاره را به دو بخش حاشیه‌ای و غیرحاشیه‌ای تقسیم می‌کند، بر این اساس عناصر حاشیه‌ای می‌توانند از جمله حذف شوند، بی‌آنکه جمله را نادرستی سازند؛ اما عناصر غیرحاشیه‌ای در جمله لازم‌اند و حذف آنها باعث نادرستی شدن جمله می‌شوند یا معنای جمله را دگرگون می‌سازند. از دیدگاه وی عناصر غیرحاشیه‌ای همیشه متمم نیستند و شامل غیرمتمم نیز می‌شوند؛ براساس تقسیم‌بندی وی عناصر گزاره دارای سه نوع رابطه با فعل‌اند متمم، غیرمتمم و ادات یا عناصر حاشیه‌ای. با بهره‌گیری از دیدگاه متیوز عناصری که نقش تمیز دارند، نمی‌توان از جمله حذف کرد؛ زیرا حذف آنها مانند مفعول صریح، باعث نادرستی شدن جمله می‌شود، یا باعث نادرستی شدن نمی‌شود؛ اما معنای جمله را کاملاً دگرگون می‌کند؛ براساس الگوی متیوز «تمیز» عنصری غیرحاشیه‌ای است (همان: ۴۹-۵۰). نگارندگان نیز معتقد هستند، تمیز عنصری غیرحاشیه‌ای است و حذف آن باعث نادرستی شدن جمله می‌شود.

طیب‌زاده تمیز را متمم اجباری افعال خاصی می‌داند که به‌صورت گروه اسمی، گروه صفتی و گروه حرف اضافه‌ای در جمله ظاهر می‌شود و از آن با عنوان متمم مفعولی یاد کرده است (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۵).

رابطه‌ی فعل و تمیز

مفهوم برخی از فعل‌ها با وجود مفعول یا متمم یا هر دو تمام نمی‌شود و به وابسته‌ی دیگری نیاز پیدا می‌کند تا مفهوم خود را تمام کند و ابهامی را که در جمله وجود دارد برطرف سازد (انوری، گیوی، ۱۳۸۶: ۱۴) شریعت این افعال را، افعال ناقص از نظر معنی دانسته و آن کلمه وابسته‌ای که معنی را کامل می‌کند، تمیز می‌نامد (شریعت، ۱۳۸۴: ۶۳). مثلاً فعل دیدن در معنی «رؤیت به چشم» تام است و در معنی «رؤیت به فهم و باطن (پنداشتن)» ناقص است و تمیز می‌گیرد: مثلاً: ۱- من شما را در خیابان دیدم، ۲- من شما را عاقل دیدم، در مثال (۱) رؤیت (دیدن) با چشم، مدّ نظر است و فقط مفعول گرفته، اما در مثال (۲) رؤیت به باطن (پنداشتن) مورد توجه است و علاوه بر مفعول تمیز نیز گرفته است (منصفی، صیّادی، ۱۳۸۷: ۲۱۴).

از جمله افعالی که معمولاً تمیز لازم دارند، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

دانستن، دیدن، شمردن، یافتن، حس کردن، پنداشتن، گمان کردن، نهادن، نامیدن، خطاب کردن، معرفی کردن، قلمداد کردن، ضبط کردن، گردانیدن، ساختن، خواستن، داشتن، سزیدن و مانند آن. الگوی این افعال را سه فعل (دانستن، شمردن، حساب کردن) است (شریعت، ۱۳۸۴: ۶۳).

افعالی که تمیز می‌گیرند، به دو دسته قابل تقسیم‌اند: یک دسته افعالی هستند که گروه اسمی در جمله نقش تمیز دارد، مانند نامیدن، لقب دادن، گفتن؛ دسته‌ی دیگر افعالی هستند که گروه صفتی می‌تواند در کنار آنها نقش تمیز داشته باشد، مانند یافتن، دانستن، به همین دلیل، وقتی تمیز سازه‌ای هم‌پایه باشد، اگر هر دو هم‌پایه اسم یا صفت نباشند، جملات حاصل نادرستی خواهد بود (راسخ‌مهند، ۱۳۸۴: ۵۳) مانند جملات زیر:

الف- همدان را در قدیم اکباتان و خوشحال می‌نامیدند.

ب- او را خوشحال و عقاب یافتیم (همان).

نام‌های دیگر تمیز به این شرح است: نوعی متمم و مفعول دوم. (انوری و گیوی، ۱۳۹۱: ۹۶) مسند مفعول (ارژنگ، ۱۳۸۷: ۶۶)، متمم مسندی (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۹: ۱۱۴)، مسند جمله اسنادی (صیّادی، منصفی، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

عده‌ای از دست‌نویسان تمیز را نوعی مفعول می‌دانند که «در گروه با فعل متعدی علاوه بر مفعول صریح، واحد نحوی دیگری به صورت گروه صفتی، گروه اسمی یا گروه اضافه‌ای به کار می‌رود که از لحاظ معنایی، واحد نحوی یادشده (تمیز) مفهوم خاصی را به گروه فعلی می‌افزاید که به گروه اسمی مفعول صریح مربوط می‌گردد، از همین رو واحد نحوی مذکور متمم مسندی مفعول نامیده می‌شود (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۹: ۱۱۴). یا مسند مفعول نامیده می‌شود، زیرا اسم یا حالتی به مفعول نسبت داده می‌شود (ارژنگ، ۱۳۸۷: ۶۶).

در تکمیل بحث رابطه‌ی مفعول و تمیز می‌توان مباحثی را که راسخ مهند مطرح کرده است، آورد: «تمیز از عناصر غیرحاشیه‌ای است و با متمم فعل هم گروه است و نمی‌تواند ادات باشد، چرا که هر فعلی تعداد و نوع متمم خود را انتخاب می‌کند، اما در مورد ادات (عنصر حاشیه‌ای) چنین محدودیتی وجود ندارد، به همین دلیل، افعال لازم و متعدی یک مفعولی نمی‌توانند تمیز بگیرند، تنها افعالی می‌توانند تمیز بگیرند که به دو مفعول نیاز داشته باشند و البته فقط آن گروهی که، در آنها مفعول صریح و تمیز به نوعی مصداق و مرجع واحد داشته باشند و تمیز همیشه در جایگاه اطلاع نو جمله است و جایگاه بی‌نشان آن (اطلاع نو) در کنار فعل است. به همین دلیل، مفعول صریح دارای تمیز همیشه با «را» می‌آید که نشان می‌دهد جزء حامل اطلاع کهنه جمله است (راسخ مهند، ۱۳۸۴: ۵۱).

در نقد این عده از دستورنویسان باید گفت: تمیز همواره با یک متمم مستقیم «مفعول» در جمله ظاهر می‌شود؛ اما با معدود افعال چون: «اطلاق کردن» تمیز به جای متمم مستقیم با متمم حرف اضافه‌ای به کار می‌رود؛ مثال: به قسمت‌های شمالی این منطقه ارژن اطلاق می‌کردند (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

عده‌ای از دستورنویسان گفته‌اند تمیز در ژرف ساخت، مسند جمله‌ی اسنادی است (صیادی، منصفی، ۱۳۸۷: ۲۱۳). یعنی به شرطی که بتوان از مجموع مفعول و تمیز (به اضافه یک فعل اسنادی) یک جمله اسنادی به دست آورد؛ مثلاً در جمله‌ی: مردم او را پهلوان می‌دانند؛ کلمه‌ی «پهلوان» تمیز است، چون می‌تواند با مفعول جمله یک جمله اسنادی بسازد. «او پهلوان است». در مواردی که فعل لازم است این فرمول تغییر می‌کند؛ یعنی از مجموع نهاد و تمیز و یک فعل اسنادی، جمله‌ی اسنادی ساخته می‌شود (همان: ۲۱۴).

جنگ آنها بیهوده می‌نمود - جنگ بیهوده بود. اما اگر تمیز قابل برگشت به مسند نباشد دیگر تمیز نیست و می‌تواند متمم فعل باشد؛ مثل: من شما را گریه‌کنان دیدم. در این مثال «گریه‌کنان» قید است و برای تکمیل معنی فعل آمده و نمی‌تواند تمیز باشد تا بتواند با مفعول جمله، یک جمله اسنادی بسازد (همان). زبان‌شناسان تمیز را مفعول دوم نامیده‌اند، اما مفعول دوم کاملاً با تمیز متفاوت است؛ یعنی ژرف ساخت این دو یکسان نیست (منصفی، صیادی، ۱۳۸۷: ۲۱۰). مثلاً در دو جمله‌ی زیر:

۱- مدیر دانش‌آموز را جایزه داد.

۲- مدیر دانش‌آموز را عاقل پنداشت.

در جمله (۱) «دانش‌آموز» مفعول اول؛ «جایزه» مفعول دوم است و این دو هم مرجع نیستند اما در جمله (۲) «دانش‌آموز» مفعول و «عاقل» تمیز آن جمله است و هر دو در ژرف ساخت هم مرجع هستند. دانش‌آموز # جایزه؛ دانش‌آموز = عاقل، بنابراین به نظر می‌رسد اصطلاح مفعول دوم چندان مناسب نباشد (همان: ۲۱۱). سرانجام این بحث‌ها را می‌توان به سخن طیب‌زاده ختم کرد: «زمانی که

اصطلاح جا افتاده‌ای برای یک مفهوم وجود دارد بهتر است از همان اصطلاح استفاده کنیم و بیهوده بر تعداد اصطلاحات فنی نیفزاییم.» (طیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۹).

انواع تمیز

تمیز در جمله می‌تواند به صورت اسم، صفت، ضمیر و گروهی (اسمی- یا صفتی) و ممیز ظاهر شود، در زیر برای هر کدام مثال‌هایی ذکر می‌کنیم و کلمات مشخص شده در جمله، نقش تمیز دارند.

اسم

- معلم شاگردانش را فرزندان خود می‌داند (انوری و گیوی، ۱۳۹۱: ۹۵-۹۶).
- مادرش او را فریدون نامید (ارژنگ، ۱۳۸۷: ۶۶).

صفت

- من او را صمیمی پنداشتم (ارژنگ، ۱۳۸۷: ۶۶).
- دولت پیشرفت‌ها را مثبت ارزیابی کرد (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

ضمیر

- در مجموع ضمیری که می‌توانند نقش تمیز بپذیرند عبارتند از:
- الف) ضمیر شخصی منفصل: هر کسی را تو نمی‌انگاشتم.
- ب) ضمیر مشترک خود: من شما را خودم می‌دانم (انوری و گیوی، ۱۳۸۶: ۱۹۴).
- پ) ضمیر پرسشی (که، چه)
 او را چه می‌نامند؟
 همدان را در چه می‌گفتند؟
- ت) ضمیر مبهم (کسی): در شاهنامه، جمشید کسی معرفی می‌شود که در دوران او زمانه از داوری می‌آساید (همان: ۲۰۸-۲۱۴).

گروهی (اسمی، صفتی، متمم با حرف اضافه‌ای)

- من او را شایسته‌ی این کار می‌دانم.
- او را جهان بانو می‌خواندند (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۶).
- ما دهاتی‌ها حق داریم شهری‌ها را تاجیک و ترسو بگوییم.
- آنچه را که غرب‌زدگی می‌نامم در همین گریز از مرکز می‌دانم (انوری و گیوی، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

ممیز

گاهی بین صفت شمارشی و موصوف (عدد و معدود) و نیز بین صفت مبهم «چند» و «چندین» و موصوف آن‌ها کلماتی مخصوص به‌عنوان واحد شمارش می‌آورند که ممیز نامیده می‌شوند و می‌توان آن‌ها را با صفت شمارشی جمعاً صفت شمارشی مرکب فرض کرد، مثال: احمد سه باب دکان دارد (انوری؛ گیوی، ۱۳۹۱: ۱۳۰).

مشهورترین ممیزها: باب، جلد، دست، دستگاه، رأس، فروند، قبضه، قواره، نفر، امروزه به‌جز موارد اندک از قبیل توپ، دست، دوجین به‌جای این کلمات لفظ «تا» به‌کار می‌رود (مخصوصاً در زبان محاوره)؛ مانند: «حیف که من لچک به سر حریف سه تا قلندر... نبودم.» (انوری؛ گیوی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). اصولاً وابسته‌های اسم در یازده موقعیت گوناگون ظاهر می‌شوند که پنج موقعیت آغازین آن مربوط به وابسته‌های پیشین است و شش موقعیت دیگر آن مربوط به وابسته‌های پسین؛ وابسته‌های پیشین همه افزوده‌های عام برای گروه اسمی هستند؛ اما وابسته‌های پسین یا متمم هستند یا افزوده‌ی خاص (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۵۸). افزوده‌های پیشین اسم (افزوده‌های عام) به افزوده‌هایی اطلاق می‌شود که پیش از اسم قرار می‌گیرند، پنج موقعیت پیش از اسم را افزوده عام می‌گویند (همان: ۲۱۰).

موقعیت چهارم

در این موقعیت ممیزها قرار دارند که اصولاً وابسته‌ی عنصر پیش از خودشان هستند و هیچ‌گاه بدون آن ظاهر نمی‌شوند، پیش از ممیزها غالباً یکی از عناصر متعلق به موقعیت سوم یعنی انواع عددها قرار می‌گیرد؛ مانند: چند دانه گندم کاشتم (همان: ۲۲۵). اما در فارسی گاهی به‌جای عدد، یکی از عناصر موقعیت دوم نیز ممکن است پیش از ممیزها قرار بگیرد که در این صورت آن ممیز وابسته‌ی همان عنصر می‌شود و اگر بدون آن به‌کار برود جمله بد ساخت می‌شود؛ مثل: الف: [این تیپ آدم] جالب است. ب: [تیپ آدم] جالب است (همان). اسمی که پس از ممیزها می‌آید، همواره به‌صورت مفرد است، و آوردن آن به‌صورت جمع باعث بد ساخت شدن گروه اسمی و جمله می‌شود (همان: ۲۲۶).

الف: [چند دانه گندم] کاشتم

ب: [چند دانه گندم‌ها] کاشتم (همان)

پس ممیز از وابسته‌های پیشین اسم است که در موقعیت چهارم و در نقش افزوده عام در گروه اسمی ظاهر می‌شود (همان: ۴۵۸).

انواع ممیز

ممیزها به دو دسته کلی، خاص و عام تقسیم می‌شوند. ممیزهای خاص به ممیزهایی همچون «رأس»، «حلقه»، «فروند»، «قبضه»، «قرص» و «نفر» اطلاق می‌شود که با اسم‌های مشخصی به کار می‌روند؛ نمی‌توان آنها را با هر اسمی به کار برد (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۲۲۶).

الف: دو رأس گاو، چند حلقه چاه (صحیح) ب: چند حلقه ماشین (غلط). اما ممیزهای عام به ممیزهایی چون: «تا» و «گونه»، اطلاق می‌شود که با معدودهای بسیار گوناگونی به کار می‌رود: صد تا مروارید / آدم / درخت / گوسفند. (همان)

چنان که اشاره شد، اسمی که پس از ممیز می‌آید، همواره به صیغه مفرد است، اما گاهی یک عدد و یک ممیز با حرف اضافه «از» ظاهر می‌شود؛ مثلاً «چندتا از» و «دو رأس از» که در این حالت اسم پس از آنها همواره به صورت جمع خواهد آمد، مثل: دو رأس از اسب‌ها. در این موارد دیگر نه با ممیز بلکه با یک سور گروهی مواجهیم، مانند: دو رأس از [سور] اسب‌ها [گروه اسمی] (همان).

گاه با ممیزهای عام یک ممیز خاص نیز همراه می‌شود؛ نمونه: سه تا قرص نان (حق شناس؛ سامعی و دیگران؛ ۱۳۸۷: ۱۰۹)، عنصر ممیز از لحاظ معنایی با اسم همراه آن ارتباط دارد؛ به این معنی که ممیزها از میان واژه‌های زبان و متناسب با ویژگی‌های معنایی اسم برگزیده می‌شوند، مثلاً: «جلد» برای «کتاب»، «تن» برای «انسان». (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۹: ۱۵۱).

ویژگی‌های تمیز

الف) تمیز گاهی به صورت جمع می‌آید:

خیرات حسان را خوشخویان نیکورویان گفته‌اند (منصفی، صیادی، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

ب) علاوه بر فعل معلوم، فعل مجهول نیز تمیز می‌گیرد.

حسن در خانه حسنی نامیده می‌شود (همان: ۲۱۲).

ج) کار تمیز، علاوه بر رفع ابهام، تبدیل جمله ساده کوتاه به جمله‌ی ساده‌ی بلند است.

غزالی، زین‌الدین است. → خواجه نظام‌الملک، غزالی را زین‌الدین می‌خواند (همان: ۲۱۴).

د) تمیز در گروه متمم‌های فعل قرار می‌گیرد و با افعال خاصی به کار می‌رود که اغلب به مفعول صریح و متمم مفعولی نیاز دارند (راسخ مهند، ۱۳۸۴: ۵۳).

ه) برای تأکید، می‌توان پس از آن پی‌واژه (واژه بست) آورد.

همدان را در قدیم اکباتانش می‌گفتند (همان).

و) تمیز همیشه در جایگاه اطلاع نو جمله (کنار فعل) است، به همین دلیل مفعول صریح جمله دارای

تمیز همیشه با «را» می‌آید که نشان می‌دهد جز حامل اطلاع کهنه جمله است (همان: ۵۴).

ز) با گذاشتن «چه» یا «چگونه» به جای تمیز (بسته اسم یا صفت بودن تمیز)، جمله به جمله‌ای پرسشی تبدیل می‌گردد و در جواب چنین جمله پرسشی تمیز می‌آید: احمد را پهلوان می‌نامند ← احمد را چه می‌نامند ← پهلوان (ر.ک. همان: ۵۱ و نیز، ارژنگ، ۱۳۸۷: ۶۶).

تمیز در عربی

در زبان عربی تمیز اسمی نکره، غالباً منصوب و غالباً جامد که رفع‌کننده‌ی ابهام از ماقبل خود و مشخص‌کننده ذات یا نسبت و جزو فرعی جملات است که فقط به صورت مفرد (= مفرد در مقابل جمله و شبه جمله) می‌آید و معنی «مِنْ» در آن است (حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۹). تمیز به نام‌های ممیز، تفسیر، تبیین و مبین نیز می‌آید (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۱).

انواع تمیز عربی

عبارت «رفع‌کننده‌ی ابهام از ماقبل خود» دو نوع تمیز را در بر می‌گیرد: ۱- تمیزی که از ذات رفع ابهام می‌کند. ۲- تمیزی که از نسبت رفع ابهام می‌کند (همان: ۷۳۲). تمیز بر حسب ممیز به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱- تمیز مفرد یا ذات، ۲- تمیز جمله (حسن، ۱۹۷۳: ۴۱۷).

تمیز مفرد یا ذات

تمیز مفرد، تمیزی است که از ذات رفع ابهام می‌کند، پس از دو گروه از اسم‌ها می‌آید: ۱- اسم‌های مقدار که عبارتند از: مساحت‌ها، کیل‌ها و پیمان‌ها و وزن‌ها، ۲- اسم‌های اعداد (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۲؛ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۵۸؛ و نیز: حسن، ۱۹۷۳: ۴۱۷) از این لحاظ که از کلمه‌ی واحد و یا آنچه که به منزله‌ی واحد است، رفع ابهام می‌کند؛ تمیز مفرد گفته می‌شود و از این لحاظ که آن کلمه بیشتر محسوس و چیزی است جسم دار تمیز ذات به آن گفته می‌شود (حسن، ۱۹۷۳: ۴۱۷).

تمیز مفرد در چهار مورد واقع می‌شود:

۱- بعد از مساحت، مانند: «هَذَا ذِرَاعٌ أَرْضًا».

۲- بعد از وزن، همچون: «عِنْدِي رَطْلٌ عَسَلًا».

۳- بعد از پیمان، مثل: «أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ مَدًّا قُمْحًا».

۴- بعد از عدد و آن بر دو قسم است:

الف: عدد صریح، مانند: «عِنْدِي ثَلَاثُونَ قَلَمًا»

ب: عدد غیر صریح (عدد کنایی)، مانند: «كَمْ سَطْرًا كَتَبْتَ»

به واحدهایی که برای مساحت، وزن و پیمانه به کار می‌رود، اسم مقدار گفته می‌شود (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۵۹). در جمله‌های بالا واژه‌های «أرضاً، عسلاً، قُمحاً، قلماً، سَطْرًا» تمیزاند.

اسمی که پس از اسم‌های مقدار واقع می‌شود؛ از نظر اعراب، چهار وجه دارد: ۱- منصوب است بنا بر تمیز بودن، ۲- مجرور بنا بر مضاف الیه بودن، ۳- مجرور به حرف جر «مِنْ»، ۴- رفع بنا بر بدل بودن (همان: ۳۶۰).

تمیز مفرد زمانی که متعدد باشد (بیشتر از یکی باشد) بهتر است که این تعدد را با عطف ذکر کنیم، مگر این‌که هدف از تمیز مفرد متعدد معنی واحدی باشد، مانند، اختلاط (آمیختن) مانند: «عندی رطلٌ عَسَلًا سَمَنًا» در این حالت جایز است این تعدد را به صورت عطف یا بدون آن به کار ببریم، البته اسم بعد از حروف عطف معطوف نامیده می‌شود، اعراب معطوف علیه را می‌پذیرد (حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۹-۴۳۰).

چند اسم به اسم مقدار (کیل، وزن و مساحت) ملحق می‌گردد و تمیز را منصوب می‌سازد: ۱- هر اسمی که بر همانندی دلالت کند، ۲- هر اسمی که بر ناهمانندی دلالت کند، ۳- هر چیزی که بر تعجب دلالت کند، ۴- اسم مبهم قبل از تمیز که فرع بر تمیز باشد، مانند: «لی خاتمٌ ذهباً» در این نمونه واژه «خاتم» فرع بر تمیز «یعنی از جنس» تمیز است و در واقع تمیز اصل و اسم مبهم پیش از آن «خاتم» فرع است (حسینی، ۱۳۹۳: ۳۶۱) و همچنین اسم‌های شبه مقدار (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۳) اسم‌های شبه مقدار مثل: ذنوباً، نحیاً، در زبان عربی با این اسم‌ها به سبب مشابهت تام و مطلق که با اسم‌های مقدار دارند همانند اسم‌های مقدار رفتار کرده‌اند (همان).

مورد چهارم تمیز، بعد از عدد است که اشاره شد بر دو قسم است: الف: عدد صریح، ب: عدد غیر صریح (کنایی). الف: تمیز اعداد صریح سه حالت دارد. ۱- مفرد و منصوب، ۲- جمع و مجرور، ۳- مفرد و مجرور (حسن، ۱۹۷۳: ۴۱۳ و ۴۲۱ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۱) معدود: «تمیز» اعداد «ثلاثة الی عشرة» بیشتر جمعی است با لفظ قَلت و مجرور، جمع مکسری که معنی قَلت دارد (حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۱) اگر اسمی تنها جمع کثرت داشت ناگزیر به همان جمع کثرت اضافه خواهد شد، مثل: «ثلاثة رجال» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۲۰۹).

ب: عدد غیر صریح (کم، کای، کاین، کذا): «کم» بر دو گونه است: ۱- «کم» استفهامی، ۲- «کم» خبری. تمیز «کم» استفهامی همانند تمیز «عشرین» و اخوات آن مفرد و منصوب است، مانند: «کم درهماً قَبَضْتُ» اگر «کم» پس از حرف جرّی درآید، مجرور ساختن تمیز آن با حرف جرّ مقدر «مِنْ» جائز است، مانند: «بِکُمْ دِرْهَمٌ اشْتَرَيْتَ هَذَا؟» اما اگر حرف جرّی بر سر «کم» در نیاید، نصب تمیز آن واجب است (طیبیان، ۱۳۸۸: ۲۲۵ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۳) هر گاه بین «کم» استفهامیه و تمیز آن فعل متعدّی فاصله شود در این صورت لازم است، تمیز با حرف جرّ «مِنْ» آورده شود؛ مانند:

«کَمْ قَرَأْتُمْ مِنْ كِتَابٍ» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۳). هرگاه قرینه‌ای موجود باشد، حذف تمیز «کَمْ» استفهامیه جایز است، مانند: «کَمْ مَالُکَ» که در اصل «کَمْ دَرِهَمًا مَالُکَ» بوده است (همان: ۳۶۴). «کَمْ» خبری برای تکثیر به کار می‌رود و تمیز آن یا مانند عَشْرَةَ جمع و مجرور و یا مانند تَمِيزِ مِئَةِ مفرد و مجرور است، مانند: «کَمْ دِرْهَمٍ اُنْفَقْتَ.» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۲۲۷) تمیز «کَمْ» خبریه به خاطر اضافه شدن «کَمْ» به آن مجرور می‌گردد و غالباً به صورت مفرد آورده می‌شود، مانند: «کَمْ اُجِیرٍ فِی بَیتِ اَبِی» و همچنین جایز است، به صورت جمع آورده شود، مانند: «کَمْ کُتُبٍ لِی» و همچنین می‌تواند به وسیله حرف جرّ «مِنْ» مجرور گردد؛ مانند: «کَمْ مِنْ مَرَّةٍ شَاهَدْتُهٗ» (حسینی، ۱۳۹۲، ۳۶۵). هرگاه بین «کَمْ» خبریه و بین تمیز آن فاصله‌ای ایجاد گردد، در این صورت نصب تمیز واجب است زیرا در این حالت، «وجود فاصله» اضافه شدن «کَمْ» به تمیز خود محال است، مانند: «کَمْ لِی عَبْدًا» (همان). هرگاه قرینه‌ای بر وجود تمیز «کَمْ» خبریه دلالت کند حذف تمیز جایز است، مانند «کَمْ خُضَّتْ بَحْرَ الضَّلَالِ» که در اصل چنین «کَمْ خَوْضَهُ خُضَّتْ فِی بَحْرِ الضَّلَالِ» بوده است (همان: ۳۶۵-۳۶۶). «کذا و کای» همانند «کَمْ» برای تکثیر به کار می‌روند و تمیز آنها منصوب و یا بیشتر مجرور به حرف جرّ «مِنْ» است، مانند آیه: «وَوَکَاۤیٖ مِنْ نَبِیِّ قَاتِلَ مَعَهُ»، «کای» نیز همانند «کَمْ» در صدر سخن درمی‌آید، اما «کذا» در صدر سخن در نمی‌آید «ملکتُ کذا درهماً» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۲۲۷)، تمیز «کذا» همواره مفرد بوده و بنا بر تمیز بودن منصوب می‌گردد (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۶).

عامل نصب و جرّ تمیز مفرد: عامل نصب یا جرّ مضاف الیه در تمیز مفرد، همان لفظ مبهم یعنی «مَمِیز» است، اما عامل جرّ با حرف «مِنْ» همان حرف جرّ است (حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۲) عامل بر تمیز همیشه مقدّم است، در همه انواع به خصوص تمیز مفرد (ذات) (همان، ۴۲۲).

تمیز نسبت (جمله)

تمیز نسبت یا تمیزی که از نسبت رفع ابهام می‌کند، تمیزی است که از متعلق عامل، مانند فاعل یا مفعول رفع ابهام کند (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۲۳). تمیز جمله، تمیزی است که رفع ابهام می‌کند از معنی عام (کلی) دو طرف اساسی (فعل و فاعل / مبتدا و خبر...) جمله و آن معنی منسوب در آن متعلق به جزئی از اجزای آن است و به این خاطر تمیز نسبت نامیده می‌شود (حسن، ۱۹۷۳: ۴۱۸) اگر در محل فاعل یا مفعول باشد واجب است که منصوب باشد (همان).

تمیز در موارد ذیل ابهام نسبت را برطرف می‌سازد: الف) تمیز منقول که خود شامل موارد ذیل است:

- ۱- تمیز، منقول از فاعل، مانند «فَاضَ الْاِنَاءِ مَاءً» که در اصل «فَاضَ مَاءِ الْاِنَاءِ» بوده است.
- ۲- تمیز، منقول از مفعول، مانند «حَصَدْنَا الْاَرْضَ قَمَحًا» که در اصل «فَصَدْنَا قَمَحَ الْاَرْضِ» بوده است.
- ۳- تمیز، منقول از مبتدا، مانند: «زَیْدٌ اَرْجَحُّ مِنْکَ عَقْلًا» که در اصل «عَقْلُ زَیْدٍ اَرْجَحُّ مِنْکَ» بوده است.

در تمییز نسبت منقول امکان حذف نقش تمییز و کاربرد آن در نقش فاعل یا مفعول وجود دارد؛ علت استفاده از تمییز، با وجود امکان حذف آن از جمله چیست؟ چه تفاوتی از نظر معنا در جمله ایجاد شده است؟ در مثال‌های بالا به آن اشاره کنید (مراجعه به کتاب بلاغت و مباحث تقدیم و تاخیر).
 ب) تمییز غیرمنقول. گاه تمییز منقول از چیزی نیست، مانند: «للهِ دَرَّةٌ فَارِسًا» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۱). هرگاه برگرداندن تمییز به صورت فاعل یا مفعول و یا مبتدا ممکن نباشد، در این صورت تمییز، غیرمنقول محسوب می‌شود، اما تمییز منقول بر خلاف تمییز غیرمنقول است، زیرا در اصل فاعل یا مفعول و یا مبتدا بوده است (همان: ۳۶۲). این تقسیم‌بندی به اعتبار اصل آن است (حسن، ۱۹۷۳: ۴۱۸). اسم بعد از افعال تفضیل دو حالت دارد: یا در معنای فاعل است، یا در معنای فاعل نیست (حسینی، ۱۳۶۲: ۳۷۳). اسم (تمییز) بعد از افعال تفضیل در صورتی منصوب می‌شود و نصب آن واجب است که از نظر معنا فاعل باشد، مانند: «أَنْتَ أَعْلَىٰ مَنْزَلًا»؛ واژه «منزلاً» در معنا فاعل است به تقدیر «أَنْتَ عَلَا مَنْزَلًا» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۴ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۷۳ و نیز: حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۲).

در بحث افعال تفضیل نشانه تمییزی که در معنای فاعل به کار می‌رود این است که بتوان به جای افعال تفضیل فعل آورد، مانند: «أَنْتَ أَعْلَىٰ مَنْزَلًا»، نصب واژه «منزلاً» در این نمونه واجب است زیرا می‌توانیم به جای آن فاعل و به جای افعال تفضیل فعل بیاوریم «أَنْتَ عَلَا مَنْزَلًا» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۵ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۷۳).

تمییز بعد از افعال تفضیل اگر در معنای فاعلی نباشد جرّ آن به عنوان مضاف الیه واجب است؛ مانند: «زَيْدٌ أَفْضَلُ رَجُلٍ» جرّ تمییز در این نمونه به عنوان مضاف الیه واجب است، اگر اسمی غیر از تمییز به افعال تفضیل اضافه شود، نصب تمییز واجب خواهد بود؛ مانند: «أَنْتَ أَفْضَلُ النَّاسِ رَجُلًا» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۵ و نیز: حسینی، ۱۳۹۳: ۳۷۳؛ و نیز: حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۳) جایز است واژه «رَجُلًا» منصوب آورده شود، با توجه به این که از نظر معنا، فاعل نیست و علت تجویز مثال مذکور آن است که افعال تفضیل «أَفْضَلُ» را نمی‌توان هم به «ناس» اضافه کرد و هم به «رَجُلٍ» یعنی نمی‌توان گفت: «أَنْتَ أَفْضَلُ النَّاسِ أَفْضَلُ رَجُلٍ» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۷۳) نشانه‌ی تمییزی که در معنا فاعل نیست، این است که افعال تفضیل فردی از افراد جنس تمییز باشد و از آنجا شناخته می‌شود، که بتوان افعال تفضیل را حذف کرد و به جای آن واژه‌ی «بعض» گذاشت، مانند: «زَيْدٌ أَفْضَلُ رَجُلٍ» در این نمونه واژه «أَفْضَلُ» به اعتبار فردی که در آن مورد نظر است یکی از افراد جنس مرد است (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۵ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۷۴؛ و نیز: حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۳) جرّ تمییز با حرف «مِنْ» در دو مورد جایز است: ۱- تمییز در معنای فاعلی نباشد، ۲- تمییز برای عدد نباشد، مانند: «عِنْدِي شَيْبٌ مِنْ أَرْضٍ» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۷-۷۳۸).

تمیز جمله، پس از هر چیزی که بر تعجب دلالت کند در می‌آید که به دو نوع قیاسی و سماعی تقسیم می‌شود. قیاسی بر دو وزن «ما أَفْعَل و أَفْعَل ب» می‌آید، مانند: «أكرم بأبي بكرٍ أباً» و «و ما أحسنَ زيداً رجلاً» کلمات، أباً، رجلاً در جملات بالا تمیز و منصوب‌اند (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۶) سماعی: «للهِ ذرُّكَ عالماً» و «حسبكَ يزيدٌ رجلاً» و «كفى به عالماً» و «يا جارتا ما أنتِ جارةٌ» (همان؛ ونیز: حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۳). در همه موارد بالا تمیز، تمیز نسبت است به جز «للهِ ذرُّكَ عالماً» که در این حالت هم تمیز نسبت است، اما اگر در سخن ضمیری غایب با مرجعی نامعلوم یافت شود؛ مانند: «للهِ ذرُّه فارساً» تمیز از نوع مفرد است، زیرا در چنین حالتی نیاز تمیز به رفع ابهام کردن از خودش به مراتب بیشتر از رفع ابهام کردنش از نسبت تعجب بدان است. اما اگر ضمیری غائب در سخن یافت نشود، مانند: «للهِ ذرُّ زيدٍ فارساً» یا اگر ضمیر مخاطب باشد، مانند: «للهِ ذرُّكَ فارساً» و یا اگر ضمیر غایب بوده و مرجع آن روشن باشد، مانند: «زيدٌ لله ذرُّه فارساً» تمیز از نوع نسبت است (همان). تمیز در جمله‌ی تعجبی (قیاسی و سماعی) نصب آن واجب و اضافه کردن (جرّ با اضافه) آن زمانی که بعد از تعجب بیاید صحیح نیست (حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۳).

تمیز در افعال مدح و ذم، گاهی فاعل افعال مدح و ذم، ضمیر مستتری است و این ضمیر مستتر با تمیزی نکره و منصوب تفسیر می‌شود، مانند: «نعم قوماً معشره» در این نمونه «نعم» دارای ضمیری مستتر دستوری است که با «قوماً» تفسیر می‌شود و «معشره» مبتدا به شمار می‌آید (طیبیان، ۱۳۸۸: ۹۱۶)، گاه تمیز برای تأکید آورده می‌شود، مانند آیه: «انَّ عِدَّةَ الشُّهُودِ عنداللهِ إثناعشر شهراً.» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۸۲).

ویژگی‌های تمیز

تمیز جمله واجب است با اسم قبل (ممیّز) در جایگاه‌هایی مطابقت و در جاهایی عدم مطابقت کند در سه موضوع مطابقت یا عدم مطابقت برتری دارد (حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۸) در حالت زیر واجب است مطابقت داشته باشد: ۱- اگر تمیز و اسم قبل از آن (ممیّز) در جمله یک چیز واحدی باشد یعنی هر چه بر آن دو دلالت می‌کند به نوعی مدلول دیگر باشد، مانند: كَرَمٌ عَلَى رَجُلًا فَالرَّجُلُ هُوَ: عَلَى و عَلَى هُوَ: الرَّجُلُ، در عدد و مفرد و جمع و مذکر و مؤنث بودن تابع هم هستند (همان).

۲- اگر تمیز با اسم سابق (ممیّز) یک چیز واحد نباشند و اسم سابق جمع باشد و تمیز مصدر باشد، تمیز در این حالت جمع می‌شود، تا به اختلاف افراد اسم سابق (ممیّز) دلالت کند و بر این انواع منطبق شود و به آن (اسم سابق) نسبت داده شود، مانند: خَسِرَ الْأَشْقِيَاءُ أَعْمَالًا، پس تمیز (أَعْمَالًا) جمع می‌شود، با هدفی معین، هدفی که بیان می‌کند، این اعمال مختلف الانواع هستند و هر یکی از این انواع منسوب به یکی از افراد جنس و اسم سابق است (همان).

۳- اگر تمیز غیر از اسم سابق باشد، ولی اسم سابق جمع باشد و تمیز جمع متعدد، غیرمصدری باشد پس برای رفع ابهام احتمالی، جمع می‌شود، مانند: «كِرْمُ الْأَوْلَادِ أَبَاءً» پس تمیز جمع شده (آباء)، تا این‌که جمع آن دلالت کند، بر هر فرزند پدری که برادر نیستند، اگر آن را جمع نمی‌بستیم و می‌گفتیم: «كِرْمُ الْأَوْلَادِ أَبًا» به احتمال قوی دچار اشتباه می‌شویم که آنها برادرند و از یک پدر واحد هستند (ر. ک. همان).

واجب بودن عدم مطابقت در سه موضع زیر است: (نیز، همان). ۱- اگر معنی تمیز بر یک نفر دلالت کند نه افراد متعدد در این صورت عدم مطابقت واجب است مانند: «كِرْمُ الْأَوْلَادِ أَبًا» (هنگامی که فرزندان یک پدر باشند). ۲- اگر تمیز غیر از اسم سابق بود، ولی اسم سابق مفرد باشد و تمیز جمعی باشد که بر چیزهای متعدد دلالت می‌کند و غیرمصدری و هدف از جمع تمیز، رفع ابهام احتمالی باشد، مانند: «نُطْفُ الْمُتَعَلِّمِ أُثُوبًا» پس اگر تمیز با اسم سابق مطابقت داشت، تردید ایجاد می‌شد که همانا منظور یک لباس است، برای رفع این ابهام تمیز جمع شده است. ۳- زمانی که تمیز مصدری باشد که هدف از آن بیان اختلاف انواع نباشد، مانند: «أَحْسَنُ الْجُنُودِ عَمَلًا» (همان). علاوه بر این‌ها تمیز یک کیفیت و ویژگی لازم و ثابتی است برای صاحب خود، (بر خلاف حال عربی که ویژگی منتقل (غیرثابت) است (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۳).

عامل تمیز

عامل نصب در تمیز ذات همان اسمی است که تمیز آن را تفسیر کرده، از آن رفع ابهام می‌کند، مثل: «منوان» در جمله زیر: «لَهُ مَنَوانٍ عَسَلًا وَ تَمْرًا» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۲ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۷). در تمیز نسبت همان فعل یا شبه‌فعل است که پیش از آن آمده است، مانند: «طاب زیدٌ نَفْسًا» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۲). مقدم کردن تمیز بر عامل خود به‌طور مطلق جایز نیست، خواه تمیز مفرد باشد و خواه جمله، بنابراین صحیح نیست گفته شود: «شيبًا اِشْتَعَلَ الرَّأْسُ» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۷). به عقیده‌ی سیبویه، پیشی جستن تمیز بر عامل خود، جایز نیست و نمی‌توان گفت «نفساً طاب زیدٌ» (طیبیان، ۱۳۸۸: ۷۳۸). به عقیده‌ی کسائی، مازنی، مبرد پیشی جستن تمیز بر عامل خود، اگر متصرف باشد جائز است و می‌توان گفت: «شيبًا اِشْتَعَلَ رَأْسِي» اگر غیرمتصرف باشد، پیشی جستن تمیز را بر آن ممنوع دانسته‌اند، خواه عامل فعل باشد، مانند: «مأحسنٌ زیداً رجلاً» و خواه فعل نباشد، مانند: «عندی عشرون درهماً» گاهی عامل متصرف است ولی از نظر همه نحویان پیشی جستن تمیز بر آن ممنوع است، مانند: «کفی بزید رجلاً» در این نمونه پیشی جستن «رجلاً» بر فعل «کفی» اگرچه فعل متصرف است جایز نیست. زیرا این فعل به معنی فعل تعجب است که فعل غیرمتصرف می‌باشد و «کفی بزید رجلاً» به معنی «ماکفاه رجلاً» می‌باشد (همان؛ و نیز: حسینی، ۱۳۹۲: ۳۶۷).

فوائد تمیز

به‌طور کلی می‌توان فواید تمیز را این‌گونه محاسبه کرد:

- ۱- جنس شی معین شده را مشخص می‌سازد، مثل: «عندی منوانِ عَسلاً».
- ۲- معدود عدد را معلوم می‌سازد، مثل: «عندی عَشرون درهماً».
- ۳- جنس مقدار مبهم را معین می‌سازد، مثل: «کَم درهماً عندک».
- ۴- جهت فضیلت را آشکار می‌کند، مثل: «هو أَفْضَلُ مِنِّي عِلماً».
- ۵- نسبت مبهمی را برطرف می‌سازد، مثل: «طابَ زیدٌ نفساً» (حسینی، ۱۳۹۳: ۳۵۸).

بررسی تطبیقی تمیز در زبان فارسی و عربی

در زبان فارسی دو نوع تمیز وجود دارد: ۱- تمیز، ۲- ممیز؛ و در زبان عربی نیز دو نوع تمیز وجود دارد: ۱- تمیز مفرد، ۲- تمیز نسبت. با توجه به متن اصلی تمیز در هر دو زبان، «ممیز» قابل بررسی با «تمیز مفرد» و «تمیز» قابل بررسی با «تمیز نسبت» است. در ذیل با آوردن مثال‌هایی از هر دو زبان در هر دو نوع تمیز به بررسی تطبیقی تمیز می‌پردازیم و نکات اشتراک و اختلاف هر دو را بیان می‌کنیم.

در زبان فارسی کلمات مخصوصی که به‌عنوان واحد شمارش، بین عدد و معدود و بین صفت مبهم «چند و چندمین» می‌آورند ممیز می‌نامند. در عربی نیز تمیز مفرد بعد از اسم‌های مقدار و شبه مقدار و اسم‌های اعداد می‌آید. در هر دو زبان به هر کلمه‌ای که بر اسم‌های مقدار دلالت کند، لفظ ممیز اطلاق می‌شود.

مثال: مساحت: ۱- من یک متر زمین دارم. ۲- عندی ذراعٌ أرضاً

در مثال بالا، دو واژه (متر و ذراع) که دلالت بر مساحت می‌کنند، هر دو واژه در هر دو زبان ممیز نامیده می‌شوند. در عربی «ممیز» نقش نیست و بسته به جایگاه آن در جمله نقش می‌پذیرد. مثلاً در جمله بالا «ذراع» مبتدای مؤخر است و واژه «أرضاً» تمیز مفرد است. در زبان فارسی ممیز به تنهایی نیز نقش نیست و بسته به جایگاهش در جمله نقش می‌پذیرد، مثلاً در جمله بالا «یک متر زمین» مفعول فعل «دارم» است. ممیز می‌تواند در جایگاه متمم نیز ظاهر شود، مانند: من به ده جلد کتاب نیاز دارم.

الف: وزن ۱- من یک سطل عسل دارم. ۲- عندی رطلٌ عَسلاً.

تمام آنچه که در ذیل مساحت بیان شد، در مورد دو واژه‌ی «رطلٌ و سطلٌ» و اسم بعد از آنها صدق می‌کند. ب: پیمانانه ۱- من یک من گندم به فقیر اعطا کردم. ۲- أعطیتُ الفقیرَ مَدّاً قُمْحاً. «مَدّاً» که «من» معادل فارسی آن است در نقش مفعولی ظاهر شده است و واژه‌ی «قُمْحاً» نیز معادل واژه «گندم» است و نقش تمیزی دارد اما در فارسی «ممیز و ممیز» یعنی: «من و گندم» نقش مفعولی دارند.

ج): اعداد: عدد دو نوع است: چه در فارسی و چه در عربی، صریح یا غیرصریح. صریح مثل: (یک، دو و...)؛ غیرصریح مثل: (چند و چندین، چه بسیار) در فارسی و «کم، کاین، کذا» در عربی. ۱- من به ده جلد کتاب نیاز دارم. ۲- انا أطلبُ عشرَ کُتُبٍ
در فارسی: «ده جلد کتاب» در نقش متممی ظاهر شده ولی در عربی لفظ «عشر» در نقش مفعولی و «کتب» علاوه بر نقش تمیز دارای نقش مضاف الیهی است.

اعداد غیرصریح در عربی را بیان کردیم و اشاره شد که «کم» دو معنای پرسشی و خبری دارد: «کم» پرسشی معادل «چند و چندتا» در فارسی است. مثال «کَمْ کتاباً طالعت» که در این مثال «کم» مفعول و اسم بعد آن تمیز است ولی در فارسی «چند یا چندتا» صفت مبهم و «کتاب» مفعول است. که «تا» در آن ممیز است. «کم» خبری معنای تکثیر دارد و معادل قید «بسیار» در فارسی است، مانند: «کَمْ دَرَهُمْ أَنْفَقَتْ». بحث تمیز اسم‌های شبه مقدار عربی، در ممیز فارسی نمی‌گنجد و خاص زبان عربی است.

ویژگی‌های مشترک تمیز در فارسی و عربی

- الف) در هر دو زبان هر دو رفع ابهام می‌کنند.
فارسی: ۱- من یک سطل غسل دارم. ۲- مسلمانان یکدیگر را برادر می‌شمارند.
عربی: ۱- عندی رطلٌ غسلًا. ۲- حَصَدْنَا الْأَرْضَ قُمْحًا.
ب) هر دو رفع ابهام از ذات یا نسبت می‌کنند، در مثال بالا، جملات شماره (۱) رفع ابهام از ذات و شماره (۲) رفع ابهام از نسبت می‌کنند.
ج) در هر دو زبان غالباً در جملات معلوم کار می‌رود.
فارسی: مادرش او را فریدون نامید.
عربی: طاب زيدٌ نفساً
د) در هر دو زبان می‌تواند به صورت مفرد و جمع بیاید.
فارسی: رستم پسری داشت که او را سهراب می‌گفتند.
- دانش‌آموزان را آینده‌سازان میهن می‌خوانند.
عربی: - اشتریتُ کیلواً سمناً.
- أطلبُ عشرَ کُتُبٍ.
ه) کار تمیز، علاوه بر رفع ابهام، تبدیل جمله‌ی ساده‌ی کوتاه به جمله‌ی ساده‌ی بلند است.
فارسی: غزالی، زین‌الدین است. خواجه نظام‌الملک، غزالی را زین‌الدین می‌خواند.
عربی: طاب زيدٌ نفساً.

- (و) تمیز ذات عربی و ممیز در فارسی بیشتر از کلمات محسوس و جسم‌دار رفع ابهام می‌کند.
فارسی: من به ده جلد کتاب نیاز دارم.
عربی: عندي رطلٌ عَسَلًا
در مثال‌های بالا، دو واژه «عسل و کتاب»، هم محسوس و هم دارای جسم‌اند.
(ز) تمیز مفرد عربی و اسم بعد از ممیزهای فارسی بیشتر از یکی باشد در این صورت با «و» عطف ظاهر می‌شوند.
فارسی: من به ده رأس گوسفند و گاو نیاز دارم.
عربی: عندي رطلٌ عَسَلًا و سمنًا
(ح) تمیز در هر دو زبان یک کیفیت و ویژگی لازم و ثابتی است برای صاحب خود (بر خلاف حال که ویژگی منتقل (غیر ثابت)) است.
فارسی: مرکز خوزستان را اهواز می‌خوانند.
عربی: طاب زيدٌ نفسًا.
(ط) فعل عامل مشترکی در هر دو زبان برای تمیز است. فعل تعیین می‌کند، جمله تمیز بگیرد یا نه.
فارسی: مسلمانان یکدیگر را برادر می‌شمارند.
عربی: طاب زيدٌ نَفْسًا.
(ی) اسم (تمیز مفرد) بعد از اسم‌های مقدار و اسم بعد از ممیزهای فارسی همواره به صورت مفرد (در مقابل جمع) می‌آید.
فارسی: هزار گونه اندیشه / آدم / درخت
عربی: عندي منوانِ عَسَلًا
البته در فارسی گاهی یک عدد و یک ممیز با حرف اضافه «از» می‌آید؛ مثلاً «چند تا از»، «دو رأس از» که در این حالت اسم پس از آن همواره به صورت جمع خواهد آمد، اما در این موارد دیگر نه با ممیز بلکه با یک سورگروهی مواجهیم.
(ک) در هر دو زبان، علاوه بر فعل معلوم، گاهی فعل مجهول تمیز می‌گیرد.
فارسی: حسن در خانه حسنی نامیده می‌شود.
عربی: نُظِفَ المتعلمُ أثنوياً.
(ل) در هر دو زبان به هر کلمه‌ای که بر اسم‌های مقدار دلالت کند، لفظ ممیز اطلاق می‌شود.
فارسی: متر؛ عربی: ذراع

ویژگی‌های متباین تمیز در فارسی و عربی

ا. در عربی نکره و جامد بودن تمیز مطرح است، در فارسی نیست.

عربی: عندی رطلٌ عسلاً.

در فارسی ممکن است هم معرفه و هم نکره باشد و اساس این تقسیم‌بندی به این مسأله مربوط می‌شود که آیا اسم مورد نظر برای گوینده و شنونده آشنا هست یا خیر (طیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۱۳).

ب. تمیز در عربی جزو نقش‌های فرعی و فضله است؛ ولی در فارسی جزو نقش‌های اصلی.

ج. تمیز در عربی علاوه بر رفع ابهام، به ندرت نقش تأکیدی دارد.

انَّ عَدَةَ الشَّهْرِ عِنْدَ اللَّهِ إِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا.

د. ضمیر (مشترک) در فارسی می‌توانند تمیز واقع شود ولی در عربی مطرح نیست.

من شما را خودم می‌دانم.

ه. اصل تمیز عربی، فاعل یا مفعول یا مبتدا است، و این به‌عنوان یک قاعده درآمده، اما در فارسی مسند یا مفعول است که این امر هنوز به‌عنوان یک قاعده کلی درنیامده است.

و. در عربی هر فعلی و هر نوع فعلی (لازم و متعدی) می‌تواند تمیز بگیرد ولی در فارسی افعال خاصی هستند که تمیز می‌گیرند: (پنداشتن، دانستن و...).

ز. در فارسی می‌توان، برای تأکید، پس از تمیز پی واژه (واژه بست) آورد.

همدان را در قدیم اکباتانش می‌گفتند.

ح. تمیز فارسی، در گروه متمم فعل قرار می‌گیرد و با افعال خاصی به‌کار می‌رود که اغلب به مفعول صریح و متمم مفعولی نیاز دارند، ولی در عربی، این طور نیست که حتماً در جملات دارای فعل متعدی به‌کار رود، فارسی: او مس را طلا کرد.

ط. به‌جای همه ممیزهای فارسی لفظ «تا» به‌کار می‌رود؛ که بیشتر در زبان محاوره کاربرد دارد. به‌جز عدد «یک».

فارسی: چهارتا فرش، چند تا کتاب؛ لفظ «تا» به‌ترتیب به جای ممیزهای تخته، جلد، به‌کار رفته است.

ی. در فارسی، ممیز وابسته عنصر پیش از خود (اعداد، صفت‌های اشاری) است و هیچ‌گاه بدون آنها ظاهر نمی‌شود، غالباً یکی از انواع اعداد اما گاهی صفت‌های اشاری، مانند: ده جلد کتاب.

ک. تمیز نسبت در عربی به معنی «از چه نظر، از چه جهت» است ولی تمیز فارسی معنی خاصی ندارد. مثلاً در عربی وقتی گفته می‌شود طاب زید، سؤال می‌شود، از چه نظر؟ هرچه در جواب آمد نقش تمیز دارد: طاب زیدٌ نفساً.

ل. اسم‌های مقدار در عربی می‌توانند در نقش‌های مضاف‌الیه و بدل ظاهر شوند ولی در فارسی ممیزها که مطابق آن‌ها هستند ظاهر نمی‌شوند.

فارسی: من به ده جلد کتاب نیاز دارم.

عربی: عندی رطلُ زیتِ یا «رطلُ زیت»؛ معادل «رطلُ زیت»؛ در فارسی «یک سطل روغن» است که در نقش مفعولی به کار رفته است.

م. تمیز مفرد در عربی اگر بیشتر از یکی باشد جایز است بدون «و» عطف به کار رود حال آنکه در فارسی جایز نیست، البته در عربی در صورتی جایز است که معنای واحدی داشته باشد، معنایی چون اختلاط (آمیختن)، مانند: عندی رطلُ عسلأ سمنأ.

ن. تمیز مفرد بعد از عدد در عربی مفهوم قَلت و کثرت دارد، بیشتر قَلت ولی در فارسی نه. عربی: «عندی ثلاثه أفلس» و کمتر می‌گویند «عندی ثلاثه فلوس» که جمع کثرت است. س. شبه فعل عامل خاص تمیز عربی است. عربی: أنت أعلى منزلاً

ع. عامل (فعل) در عربی قبل از تمیز در فارسی بعد از تمیز می‌آید.

فارسی: مسلمانان یکدیگر را برادر می‌شمارند. عربی: فَجَرْنَا الارضَ عیوناً.

ف. تمیز عربی در بعضی حالات واجب است با اسم قبل خود (مَمَيَّر) از نظر (عدد، مفرد و جمع) مطابقت داشته باشد، مانند: «كَرَّمْ عَلَى رَجُلًا»، «خَسِرَ الاشقياءُ أعمالاً».

ص. عدم مطابقت تمیز عربی به لحاظ مفرد و جمع در بعضی حالات واجب است، مانند: «نُظِفَ المتعلمُ أثواباً» و «كَرَّمِ الاولادُ أباً».

ق. در فارسی ممیزها به دو دسته خاص و عام تقسیم می‌شوند ولی در عربی این تقسیم‌بندی مطرح نیست؛ خاص: مثل: قرص، قبضه؛ خاص‌اند چون تنها با واژه‌های نان، تفنگ همراه‌اند؛ یک قرص نان؛ یک قبضه تفنگ.

عام: مثل: گونه، رأس؛ عام‌اند چون با اسم‌های گوناگون به کار می‌روند. هزار گونه آدم / درخت / اسب؛ ده رأس گاو / اسب / گوسفند

ر. تمیز در عربی جهت فضیلت را آشکار می‌کند، همچون: هو أفضلُ منيَ علماً.

ش. تمیز دستوری و مسأله رفع ابهام، چه در فارسی چه در عربی مربوط به نادرستی بودن جمله است. مثلاً: ما او را دانشمند می‌نامیم؛ دانشمند در این جمله اگر حذف شود جمله نادرستی می‌شود. در عربی هم در تمیز نسبت که از متعلق عامل رفع ابهام می‌کند، مثل: طاب زيدٌ نفساً در این مثال حذف نفس به مانند دانشمند، جمله را مبهم و نادرستی می‌کند. نامیدن مسند در جمله‌های چهار جزئی برای تمیز بر این امر بنا شده است که نسبتی را به نهاد می‌رساند؛ مثلاً: ما به او قهرمان می‌گوییم؛ در واقع این زیر ساخت متصور است که او قهرمان است و قهرمان را مسند نامیده‌ایم. از جهت گستره‌ی معنایی تنها تفاوت این دو گونه‌ی جمله این است که در فارسی با نوشتن زیرساخت تمیز باز در جمله

سه جزئی مسند است؛ ولی در عربی به اصل فاعل و مفعول بر می‌گردد؛ مثلاً: طاب زیدٌ نفساً، می‌شود: طابت نفسٌ زید. تفاوت این دو گروه در فارسی و عربی به دلیل ماهیت زبانی عربی و فارسی و ساخت نحوی این دو است.

تمیز فارسی، در عربی به صورت مفعول دوم به کار می‌رود، مثلاً: ما او را دانشمند می‌نامیم، ترجمه می‌شود، «علمناه عالماً» و به عنوان مفعول دوم منصوب است. یا این آیه شریف: و فَجَرْنَا الْأَرْضَ عَيْوناً. ترجمه‌ی فولادوند: و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم (فولادوند). و از زمین چشمه‌هایی بر شکافتیم (خرمشاهی). و چشمه‌های زمین را بشکافتیم (المیزان). یا آیه شریف انَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ (آل عمران/ ۷۱). در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند اگرچه [فراخنای] زمین را پر از طلا کنند و آن را [برای خود] فدیة دهند... در این مثال ذهباً که تمیز است به جزء متمم تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

تمیز در فارسی و عربی دارای وجوه مشترک و متباین است؛ اما بیشتر اختلاف دارند تا اشتراک. تمیز در زبان عربی نسبت به زبان فارسی کاربرد وسیع‌تری دارد و علی‌الرغم این کاربرد وسیع‌تر، جزو اجزاء فرعی کلام به‌شمار می‌آید. اما تمیز در زبان فارسی از اجزاء اصلی کلام به‌شمار می‌آید. مهم‌ترین ویژگی مشترک تمیز در هر دو زبان، ابهام‌زدایی از جمله و کلمه در کلام است. تمیز چه در زبان عربی و چه فارسی یک ویژگی لازم و ثابتی است برای صاحب خود، (بر خلاف «حال» که ویژگی منتقل (غیرثابت) است. مهم‌ترین عاملی که در هر دو دستور زبان تعیین‌کننده‌ی تمیز در جمله و کلام می‌شود؛ فعل است که اغلب فعل معلوم و به ندرت فعل مجهول تمیز می‌گیرد. با توجه به متن اصلی تمیز در هر دو زبان، ممیز در زبان فارسی به نوعی مطابق و قابل بررسی با تمیز ذات یا مفرد در عربی و تمیز فارسی به نوعی مطابق و قابل بررسی با تمیز نسبت یا جمله در عربی است و در هر دو زبان رفع ابهام از ذات یا نسبت می‌کنند. تمیز در جملات عربی غالباً منقول از فاعل، مفعول و مبتدا است و این در عربی یک اصل پذیرفته شده برای همه است. در فارسی نیز بعضی گفته‌اند؛ در اصل مفعول یا مسند است، مسند بودن تمیز در اصل، نامگذاری نوین‌تر و صحیح‌تری است؛ ولی این اصل در فارسی، مثل اصل عربی فراگیر و قاعده‌مند نشده است.

یادداشت‌ها

- ۱- این گونه جملات در زبان فارسی معیار کاربرد کمی دارند و اغلب به شکل متممی تغییر حالت می‌دهند: مدیر به دانش آموز جایزه داد.
- ۲- و نیز: حسن، ۱۹۷۳: ۴۲۳، نشانه دیگری بیان کردند، این است که تمیز از جنس مفضّل (اسمی که برتری داده شده) است.

منابع

کتاب‌های فارسی

۱. احمدی‌گیوی، حسن؛ حسن انوری (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی ۱، چاپ دوم، تهران: فاطمی.
۲. انوری، حسن؛ حسن احمدی‌گیوی (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی ۲، چاپ بیست و دوم، تهران: فاطمی.
۳. ارژنگ، غلامرضا (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی امروز، چاپ پنجم، تهران: قطره.
۴. حق‌شناس، علی‌محمد؛ سامعی، حسین و دیگران (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی، چاپ اول، تهران: مدرسه.
۵. شریعت، محمدجواد (۱۳۸۴). دستور ساده زبان فارسی، چاپ سوم، تهران: اساطیر.
۶. طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، چاپ اول، تهران: مرکز.
۷. مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۹). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، چاپ یازدهم، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

کتاب‌های عربی

۱. ابن‌عقیل (۱۳۸۸). شرح ابن‌عقیل، سیدحمید طبیبیان، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲. حسن، عباس (۱۹۷۳). النحوالوافی، چاپ سوم، مصر: دارالمعارف.
۳. شرتونی، رشید (۱۳۹۲). مبادی العربیه، سیدعلی حسینی، چاپ بیستم، قم: قدس.

مقالات

۱. صیادی، احمدرضا؛ مصطفی منصفی، «نکته‌ها و ناگفته‌هایی درباره تمیز»، دستور، شماره چهارم، ۲۰۹-۲۱۵.
۲. طبیب‌زاده، امید (۱۳۸۸). «نقدی بر نقد تمیز»، دستور، شماره پنجم، ۲۰۷-۲۱۵.
۳. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴). «بررسی ویژگی‌های تمیز در زبان فارسی»، دستور، هفتم، ۴۷-۵۴.

